



بخش سوم

فرستادگان قریش

به حبشه

قسمت چهاردهم

حجة الاسلام والمسلمین رسولی محلاتی

مهاجران در حبشه سکونت کرده و دور از آنهمه آزار و شکنجه ای که در مکه بجرم پذیرفتن حق و ایمان بخدا و پیغمبر او میدیدند زندگی آرام و بی سروصدائی را در محیطی امن شروع کردند، اگر چه هجرت از وطن مألوف و دست کشیدن از خانه و زندگی و کسب و کار برای آنها دشوار و سخت بود ولی در برابر آنهمه آزار و شکنجه و ناسزا و تمسخر و محرومیت‌های دیگری که در مکه داشتند این سختیها بحساب نمی آمد تا چه رسد که آنها را غمناک و متأثر سازد.

از آنسو مشرکین مکه که از ماجرا مطلع شده و دیدند مسلمانان از چنگالشان فرار کرده و در حبشه بخوشی و آسایش بصرمی برند در صدد برآمدن تا بهر ترتیبی شده بلکه بتوانند آنها را بمکه باز گردانده و بدین ترتیب از مهاجرت افراد دیگر جلوگیری کرده و ضمناً از انتشار اسلام بسایر نقاط و کشورها، که از آن بیمناک بودند، ممانعت بعمل آورند.

بهمین منظور انجمنی تشکیل داده و قرار شد دو نفر را به نمایندگی از طرف خود بنزد نجاشی بفرستند و هدایائی هم در نظر گرفتند که بهمراه آندو برای وی ارسال دارند و از او بخواهند افراد مزبور را هر چه زودتر بمکه باز گردانند.

این دو نفری را که انتخاب کردند یکی عمرو بن عاص و دیگری عماره بن ولید بود، عمرو بن عاص به زیرکی و سخنوری و شیطنت معروف بود و عماره بن ولید یکی از رشیدترین و زیباترین جوانان مکه و شخص شاعر و جنگجویی بوده، و چون

خواستند حرکت کنند عمرو بن عاص همسر خود را نیز با خود برد - و شاید هم روی در خواست خود آن زن، عمرو بن عاص او را به همراه خود برده.

اینان به جده آمده و چون سوار کشتی شدند مقداری شراب نوشیدند و در حال مستی عماره بعمر بن عاص گفت: به زنت بگو مرا ببوسد، عمرو عاص از اینکار خودداری کرد، و عماره نیز در صدد برآمد تا عمرو عاص را بدریا انداخته غرق کند و با همسر او در آمیزد، و بدین منظور هنگامی که عمرو عاص بی خبر از منظور او بکنار کشتی آمده بود و امواج دریا را تماشا میکرد از پشت سر او را حرکت داد و بدریا انداخت ولی عمرو عاص با چابکی خود را پلنگان کشتی آویزان کرد و بکمک کارکنان کشتی و مسافران دیگر خود را از سقوط در دریا نجات داد - و هیچ بعید نیست تمام این جریانات طبق نقشه همان زن و دسیسه ای که او داشته و عماره را به اجرای آن وادار کرده انجام شده باشد - و بهر ترتیب که بود عمرو عاص نجات یافت ولی روی زیرکی و سیاستی که داشت این جریان را حمل بر شوخی کرده و چنانچه عماره مدعی شده بود که غرضی جز شوخی نداشتم عمرو عاص با خنده ماجرا را برگزار کرد اما کینه او را در دل گرفت تا در فرصت مناسبی این عمل او را تلافی کند.

در پیشگاه نجاشی
و بهر صورت عمرو عاص و عماره به حبشه وارد و بگفته برخی

قبل از آنکه بنزد نجاشی بروند پیش درباریان و سرکردگان لشکر و بزرگان حبشه که سخنان نفوذ و تأثیری در نجاشی داشت رفته و هدایایی نزد ایشان بردند، و ماجرای خود و هدف و منظور مسافرتشان را بحیثه بآنها اطلاع داده و آنها را با خود هم عقیده و همراه کردند که چون در پیشگاه نجاشی سخن از مهاجرین مکه بمیان آمد شما هم ما را کمک کنید تا نجاشی را راضی کرده اجازه دهد ما این افراد را بمکه بازگردانیم، و آنها را تسلیم ما کند.

آنها نیز قول همه گونه مساعدت و همراهی را بعمر وعاص و عمارة دادند، و برای ملاقات آنها وقت گرفته آنانرا بنزد نجاشی بردند، و چون هدایای قریش را نزد نجاشی گذارده و نجاشی از وضع قریش و بزرگان مکه جويا شد آندو در پاسخ اظهار داشتند: ای پادشاه! گروهی از جوانان نادان و بی خرد ما بتازگی از دین خود دست کشیده و آئین تازه ای آورده اند که نه دین ما است و نه دین شما، و اینان اکنون بکشور شما گریخته و بدین سرزمین آمده اند، بزرگان ایشان یعنی پدران و عموها و رؤسای عشیره و قبیله هاشان ما را پیش شما فرستاده تا دستور دهید آنها را بنزد قریش که بوضع و حالشان آگاه ترند بازگردانند.

سکوتی مجلس را فرا گرفت، عمارة و عمر وعاص نگرانند تا مبادا نجاشی دستور دهد مهاجرین را احضار کرده و با آنها در اینباره گفتگو کند، زیرا چیزی برای بهم زدن نقشه شان بدتر از این نبود که نجاشی آنها را ببیند و سخنانشانرا بشنود. در اینوقت درباریان و سرکردگانی که قبلاً خود را آماده کرده بودند تا دنبال گفتار فرستادگان قریش را بگیرند سخن آمده گفتند:

پادشاه! این دو نفر سخن برامتی و صدق گفتند، و بزرگان این افراد بوضع حال ایشان دانستند و اختیارشان نیز بدست آنها است، بهتر همان است که این افراد را بدست این دو بسپارید تا بشهر و دیارشان بازگردانند و بدست بزرگانشان بسپارند!

نجاشی با ناراحتی و خشم گفت: بخدا سوگند تا من این افراد را دیدار نکنم و سخنانشان را نشنوم اجازه بازگشتشان را بدست ایندو نفر نخواهم داد، اینان در کنف حمایت منند و بمن پناه آورده اند، نخست باید آنها را بدینجا دعوت کنم و جستجو و

پرسش کنم ببینم آیا سخن این دو نفر درباره آنها راست است یا نه، اگر دیدم این دو راست میگویند آنها را به ایشان خواهم سپرد و گرنه از ایشان دفاع خواهم کرد و تا هر زمانی که خواسته باشند، در این سرزمین بمانند و در کمال آسایش بسربرند.

مهاجرین در حضور نجاشی

نجاشی بدنبال مهاجرین فرستاد و آنانرا بمجلس خویش احضار کرد، مهاجرین که از ماجرا و علت احضارشان از طرف پادشاه حبشه مطلع شدند انجمنی کرده و درباره اینکه چگونه با نجاشی سخن بگویند بشورت پرداختند، و پس از مذاکراتی که انجام شد تصمیم گرفتند در برابر نجاشی و سرکردگان او از روی راستی و صراحت سخن بگویند و تمام پرسشهایی را که ممکن است از ایشان بکنند بدرستی و از روی صدق و صفا پاسخ گویند. اگر چه به آواره شدن مجدد آنها بیانجامد، و از میان خود جعفر بن ابیطالب را برای سخن گفتن و پاسخشگویی انتخاب کردند، و در پاره ای از روایات نیز آمده که خود جعفر بآنها گفت: پاسخ سوالات را بمن واگذار کنید و کسی با آنها سخن نگوید.

و بدین ترتیب مهاجرین وارد مجلس نجاشی شده و بی آنکه در برابر نجاشی بخاک افتاده و مانند دیگران او را سجده کنند هر کدام در جانی جلوس کردند.

یکی از رهبانان به مهاجرین پرخاش کرده گفت: برای

پادشاه سجده کنید!

جعفر بن ابیطالب بدور و کرده گفت: ما جز برای خداوند - برای دیگری - سجده نمی کنیم، عمر وعاص که از احضار آنها ناراحت و خشمگین بود و بدنبال بهانه ای می گشت تا آنها را پیش نجاشی افرادی نامنظم و ما جرا جو معرفی کند و مانع سوال و پاسخ آنها گردد در اینجا فرصتی بدست آورده گفت:

قربان! مشاهده کردید چگونه اینها حرمت پادشاه را نگاه نداشته و سجده نکردند؟

•••

مجلسی بود آراسته و کشیهای مسیحی در اطراف نجاشی نشسته کتابهای انجیل را باز کرده و پیش خود گذارده بودند و منتظر گفتار پادشاه حبشه بودند تا چگونه با اینها رفتار کرده و با

این ماجرای تازه چه خواهد گفت، در اینوقت نجاشی لب گشوده گفت:

این چه آئینی است که شما برای خود برگزیده و انتخاب کردید که نه آئین قوم و عشیره شما است و نه آئین مسیح و دین من است و نه آئین هیچیک از ملت‌های دیگر؟

جعفر بن ابیطالب که خود را آماده برای پاسخگویی کرده بود با کمال شهامت لب بسخن باز کرده در پاسخ چنین گفت:

پادشاه! ما مردمی بودیم که بوضع زمان جاهلیت زندگی را سپری می نمودیم! بت‌های سنگی و چوبی را پرستش می کردیم، گوشت مردار می خوردیم! کارهای زشت را انجام می دادیم، برای فامیل و ارحام خود حشمتی نگاه نمی داشتیم، نسبت به مسایبان بدرفتاری می کردیم، نیرومندان ما به ناتوانان زورگویی میکردند... و این وضع ما بود تا آنکه خدای تعالی پیغمبری را در میان ما مبعوث فرمود که ما نسب او را می شناختیم، راستی و امانت و پاکدامنی او برای ما مسلم بود، این مرد بزرگوار ما را بسوی خدای یکتا دعوت کرد و بپرستش و یگانگی او آشنا ساخت، بما فرمود: دست از پرستش بتان سنگی و آنچه پدرانمان می پرستیدند بردارید، و براستگونی و امانت و صلوة رحم، نیکی بهمسایه سفارش کرد، از کارهای زشت، و خوردن مال یتیمان، و تهمت زدن به زنان پاکدامن... و امثال اینکارهای ناپسند جلوگیری فرمود، بما دستور داد خدای یگانه را پرستیم و چیزی را شریک او قرار ندهیم، ما را بنماز و زکاة و عدالت و احسان و کمک بخویشان امر فرمود و از فحشاء و منکرات و ظلم و تعدی و زور نهی فرمود... و خلاصه یک یک دستورات اسلام را برای نجاشی برشمرد.

آنگاه نفسی تازه کرد و دنباله گفتار خود را چنین ادامه داد: ... پس ما او را تصدیق کرده و بوی ایمان آوردیم، و از وی

در آنچه از جانب خدای تعالی آورده بود پیروی کردیم خدای یکتا را پرستش کردیم، آنچه را بر ما حرام کرده و از ارتکاب آنها نهی فرموده انجام ندادیم، حلال او را حلال و حرامش را حرام دانستیم... و خلاصه هر چه دستور داده بود همه را بمرحله اجرا در آوردیم.

... قریش که چنان دیدند دست به شکنجه و آزار ما گشودند و با هر وسیله که در اختیار داشتند کوشیدند تا ما را از پیروی این آئین مقدس بازدارند و به پرستش بتان بازگردانند، و به انجام کارهای زشتی که پیش از آن حلال و مباح میدانستیم وادارند، هنگامی که ما خود را در مقابل ظلم و ستم و آزار و شکنجه و سخت گیریهای آنها مشاهده کردیم و دیدیم اینان مانع انجام دستورات دینی ما میشوند بکشور شما پناه آوردیم، و از میان سلاطین و پادشاهان دنیا شخص شما را انتخاب کردیم و به عدالت شما پناهنده شدیم بدان امید که در جوار عدالت شما کسی بما ستم نکند.

در اینجا جعفر لب فرو بست و دیگر سخنی نگفته سکوت کرد.

ادامه دارد

۱- در سیره ابن هشام بجای عمارة، عبدالله بن ابی ربیعة را ذکر کرده ولی ما از روی تفسیر مجمع و تاریخ یعقوبی و کتابهای دیگر نقل کردیم، و برخی هم مانند ابن کثیر در کتاب سیره خود احتمال داده اند ماجرای عمارة در سفر دیگری که پس از جنگ بدر با عمرو عاص به حبشه رفته اند اتفاق افتاده باشد.

۲- در پاره ای از تفاسیر در تفسیر آیه «وَلْتَجِدَنَّ أَقْدَامَ النَّاسِ قَدَاوَةً...» - سوره مائده آیه ۸۲ که داستان را نقل کرده اند چنین است که نجاشی بجعفر بن ابیطالب گفت: اینان چه میگویند؟ جعفر برپا شد: چه میخواهند؟ نجاشی گفت: میخواهند تا شما را بنزد آنها باز گردانیم، جعفر گفت از ایشان بپرسید: مگر ما برده و بنده آنهائیم؟ عمرو گفت: نه شما آزادیید، گفت: بپرسید: آیا طلبی از ما دارند که آنرا میخواهند؟ عمرو گفت: نه ما چیزی از شما طلب کار نیستیم، گفت: آیا ما کسی از آنها کشته ایم که مطالبه خون او را از ما می کنند؟ عمرو عاص گفت: نه، پرسید: پس از ما چه میخواهد؟ عمرو عاص گفت: اینها از دین ما بیرون رفته... تا بآخر آنچه در بالا نقل شده.

بلند پروازی!

• امیر المؤمنین «ع»:

«لَا تَطْمَعُ فِيمَا لَا تَسْتَحِقُّ».

(غرر الحکم ص. ۸۰۰)

به چیزی که سزاوارت نیست، طمع نکن.